



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۱/۰۹/۲۸

نادر نورزایی

دولت های در حال فروپاشی و احتمال خشونت مداوم

در دولت های در حال سقوط، سازمان ها و نهاد های دولتی به دلیل عدم اراده سیاسی، ضعف مشروعیت و یا فقدان منابع مالی نمی توانند وظایف شان را ایفا نمایند. در موارد افراطی، فروپاشی کامل ارگان های دولتی را مشاهده می کنیم. در این شرایط نه اداره کار میکند، نه پولیس و نه ارتش. شرایط جامعه غیر شفاف می شود و سقوط ارگان های دولتی به زودی فروپاشی ساختار های اجتماعی را با خود می آورد.

اکثراً در جوامع شکننده فقدان انسجام ملی را مشاهده می کنیم. این جوامع از گروه های متنوع قومی، مذهبی، زبانی و منطقه ای تشکیل شده اند که بر سر منابع در رقابت با همدیگر قرار دارند و یا ائتلاف های زود گذر را ایجاد می کنند. در این جوامع دولت ملت یک دست ایجاد نشده است. دولت ها بدون یک نظام ثابت حقوقی و انحصار قوه ای قهریه نمی توانند وظیفه ای تنظیم جامعه و حل منازعات را اجرا نمایند.

در بیشتر کشور های شکننده مشکلات متنوعی وجود دارند. مثلاً میزان شهر نشینی در کشور های فقیر در سطح جهان بلند ترین رشد را داشته است. مهاجرت های درون کشور و بیرون از کشور ها به دیاسپورا های بزرگ انجامیده است به ویژه در حاشیه ای شهر های بزرگ. در شهر بزرگ لاگوس و حاشیه اش، در نایجیریا که بیش از 21 میلیون انسان زندگی می کنند، بیش از 3 میلیون انسان عملاً در میان زباله ها زندگی می کنند، طوری که نه برق دارند، نه آب آشامیدنی، نه پولیس، نه جاده و نه خدمات صحتی و طبی! این روز ها شهر کابل پر از مهاجرین اطراف شده است که در حاشیه و پارک های شهر زیر خیمه ها زندگی می کنند و از هیچ نوع خدمات شهری برخوردار نیستند.

مشکل مهم دیگر که برای انسان ها از نگاه روانی به سادگی قابل هضم نیست، نا همزمانی و رشد نا موزون است. جهانی شدن رسانه ها تکه تکه پاره های فرهنگی و شیوه ای زندگی صنعتی را در اقصی جهان پراکنده کرده است. در جا هایی که مردم هیچ تصویری از زندگی غربی و صنعتی امروزی نداشتند. تغییرات فرهنگی و انتظارات دگرگون شده با سنت ها و هنجار های جوامع در تضاد واقع می شوند و انطباق سریع ممکن نیست و با تنش های روحی و اجتماعی همراه است.

جوامع شکننده از هر طرف زیر فشار اند. ساختار های سنتی فرسوده می شوند بدون اینکه جای شان را ساختار های مدرن کارآ بگیرد. انحصار قوه قهریه وجود ندارد بلکه گروه های رقیب شخصی همیشه با هم در تنازع اند. این جوامع در مقابل تغییرات محیط زیستی، اجتماعی و دیگر تغییرات طبیعی ناتوان اند و امکانات شان در تسلط به این مشکلات هم نا چیز است.

در چنین شرایطی دولت از استقلال عمل برخوردار نیست و تنها می تواند به گروه های با نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی زمینه ای بر آورده کردن منافع شان را فراهم کند. برای مردم عام، در بهترین حالت، دولت می تواند یک چوکات مرجع پاترنالیستی باشد. دولت های کرزی و احمدزی در افغانستان از این نوع بودند.

تئوری های دولت از زمان توماس هابس (1588-1679) از این حرکت می کنند که بدون دولت، جنگ همه بر ضد همه حاکم خواهد بود. این نظریه با واقعیت های کشور های سومالی و سودان مطابقت ندارد. در این کشور ها اینجا و آنجا خشونت ها شعله ور می شوند که گروه های مختلف اجتماعی را به طور متفاوت در مخاطره می اندازند. شرایط جنگ و خشونت در چنین کشور هایی شکل "نورمال" را می گیرد که به این معنا نیست که هر کس از آن متأثر می شود. مشاهده می کنیم که اشکالی از دولت مداری شکننده با سطح بالای خشونت می تواند وجود داشته باشند که دوام دار است، هر چند این در تئوری پیش بینی نشده است.

در افغانستان چهل سال جنگ و خشونت دوام داشت و تسلط طالبان حتماً به معنای پایان خشونت در کشور نخواهد بود. پایان خشونت در شرایطی ممکن است که کشور های بزرگ در امور مملکت مداخله نکنند (این یک شرط زیاد محتمل نیست) و طالبان بتوانند همه ای اقشار مردم را در اداره ای کشور سهیم کنند و به دیگران به ویژه به حقوق زنان کشور احترام بگذارند و اراده ای برای توسعه ای کشور داشته باشند. بعید به نظر می رسد که طالبان

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنيت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له الیرلو مخکې په خیر و لولی

بتوانند چنین چرخش فکری و فرهنگی را انجام دهند. اگر نتوانند، جنگ و خشونت به یک "نورم" دراز مدت مبدل خواهد شد.

چرخش معرفتی و فکری در شرایط امروز افغانستان یکی از وظایف ضروری حاکمان است. یکی از مهمترین اشکال بقای انسان ظرفیت به تعویق اندازی عکس العمل سریع به مقابل محرک هاست. بناءً بیرون شدن از بحران های اجتماعی و معرفتی نیاز به باز شدن فضا های ذهنی نو دارد. کنش و فکر با عجله برای انسان ها می تواند فاجعه بار باشد. به همین دلیل درک یک بحران عمیق اجتماعی نیاز به درنگ فکری دارد که در آن فضای ذهنی لازم می تواند ایجاد شود تا اینکه بدانیم ما با چه مشکلی سر و کار داریم و چه باید انجام دهیم. به قول البرت اینشتاین (1879-1955)، مسائل را نمی توان با نمونه های از بافت های فکری حل نمود که به خود مشکل انجامیده اند. جهت را باید عوض نمود و برای این کار باید اول "قطار را ایستاد کنیم" و به تامل بپردازیم. آیا می توان از طالبان چرخش معرفتی را متصور بود؟

تساهل و روا داری در جامعه ای خشونت زده افغانستان یکی از پیش فرض های حل مسائل اجتماعی است. معمولاً از این حرکت می شود که گروه اکثریت، حاکم و متنفذ لازم است با اقلیت ها مدارا کند. لازمه ای تساهل و مدارا ظرفیت معنوی و روانی افراد برای مدارا است. این ظرفیت باید در افشار جامعه رشد کرده باشد که در جوامع جنگ زده و خشونت دیده احتمال کمتر دارد، مگر اینکه همه ای راه های جنگ و خشونت به بن بست انجامیده باشد. این وضعیت را می توانیم در افغانستان مشاهده کنیم.

یکی از اندیشه های بکر هربرت مارکوزه (1898-1979)، فیلسوف آلمانی-امریکایی و یکی از بنیان گذاران مکتب فرانکفورت که نویسنده ای این سطور به وی ارادت ویژه دارد، در مقاله ای در سال 1965 تحت نام: تساهل سرکوبگر (repressive tolerance) مسئله ای را در مورد تساهل و مدارا بیان کرد که از اهمیت ویژه برخوردار است. وی به این نظر است که ارزش و عملکرد تساهل وابسته به میزان مساوات حاکم در یک جامعه است. از نگاه دقیق، تساهل یک متغیر وابسته از سطح مساوات در جوامع است. در جایی که تساهل عملی می شود، بدون اینکه نا متوازن بودن قدرت را محاسبه نماییم، در اساس به نفع حاکمان و قدرتمندان فرا دست تمام می شود. مارکوزه می گوید تساهل در یک جامعه ای که اساس اش نابرابری است اصولاً سرکوبگر است به دلیل اینکه موقعیت فرودستان را به شکل نورماتیف و ایدئولوژیک تثبیت می کند. در جامعه ای که تساهل سرکوبگر عملی می شود، امکان خود نگری انتقادی از دست می رود و جامعه نمی تواند هدفی متعالی تر برای خود در نظر گیرد. آیا جامعه ای افغانی می تواند خود را تمام قد در آئینه مشاهده کند؟ رسوم و عنعنات و مناسک گذشته را باز نگری کند و از خود تصویری متفاوت تر را ترسیم کند؟ امروز طالبان این فرصت را دارند ولی آیا می توان از آنها چنین چرخشی را متصور بود؟ به نظر من این کار نا محتمل است ولی نا ممکن نیست. اگر ما نتوانیم قرائت خویش را از دین، باور های خرافاتی، رسم و رسوم های غیر عملکردی تغییر دهیم، آینده ما با خشونت و مداخله ای بیگانگان همراه خواهد بود و افغانستان هم مانند سومالیا و سودان مثال دیگری بر ضد نظریه تومس هابس خواهد بود مبنی بر اینکه جامعه بدون لیویاتان (دولت مقتدر) دراز مدت ممکن نیست.

پایان